



اعتراض ۱۴۰۱ آیا نشانی از پایان روشنفکری است؟

# روشنفکران مصرفی علیه امر ملی

عدم دقت آن نیست، اما آنچه در این منطق کافی نیست ساحت کیفی آن است به گونه‌ای که در موقعیتی می‌تواند وقایع خاصی شکل بگیرد و فردی که در سطح روشنفکر قصد دارد آن موقعیت را تبیین و تشریح کند و حتی دقت دارد، اما نکته حائز اهمیت را مورد توجه قرار نمی‌دهد و آن نکته را این گونه باید بیان کرد که خود منطق موقعیت در ذیل وضعیت شکل گرفته است و که آن وضعیت است که صدها موقعیت را می‌تواند شکل دهد. حال آنکه بدنه روشنفکری مابدون توجه به منطق وضعیت عمده تلاش خود را در تفسیر و تشریح موقعیت می‌کند، دقیقاً در این نقطه است که روشنفکری دچار بحران و مردم‌گرایی خام می‌شود، ولی آنچه کمک‌کننده است توجه به همین منطق است. اگر روشنفکران بتوانند از تفکر موقعیتی به تفکر وضعیتی حرکت کنند و ساحت وسیع مثل وضعیت که از روابط بین الملل تا ژئوپلیتیک تا گرایش‌های دیگری را در لنز خود جای دهند و سوزه‌ها را از منظر لنز موقعیتی بلکه وسیع‌تر فهم کنند، قطعاً در عمل و منش هم از کنش مصرفی به کنش فکری نزدیک می‌شوند و پدیده را در سطح زمان و مکان خود و بیشتر در سطوح دیگر هم درک می‌کنند. این حرکت با این دگرگونی به نوعی احیاکننده روشنفکری و روشنفکران می‌تواند باشد، حال آنکه روشنفکری بیش از آنکه به رفتارهای توده‌توجه‌کننده چربایی و توده‌ها در این مقطع که چرا چنین رفتار می‌کند، باید نظر داشته باشد. این حرکت جدید چند تحول ایجاد می‌کند:

۱. روشنفکران چند سطحی می‌اندیشند که برای حقیقت جویی مفید است.
۲. روشنفکران در قفس ایدئولوژی‌ها پنهان و عیان گرفتار نمی‌شوند.
۳. روشنفکران توانایی گفت‌وگو انتقادی را فقط با حکومت ندارند و جامعه هم از حالت تقدس مآبی برای آنها بیرون خواهد آمد.
۴. روشنفکران گرفتار توهم آگاهی و تفسیر تک بعدی و تک خطی نمی‌شوند و آزادانه‌تر می‌توانند طرح بحث کنند.



و حتی توانایی تطبیق نظریه‌ای هم با برخی از تغییرات و تحولات را ندارد، در وضعیتی سخت گرفتار شده است. از طرفی سعی دارد در تمام مناسب و تغییرات فعال باشد و از طرفی چون نه با سوزه‌ها ارتباط ارگانیک دارد و نه ایران را به جهت تاریخی و سیاسی فهمیده است کدام دست به انتحار می‌زند تا بتواند خودش را ثابت کند، ولی دریغ از آنکه در این مسیر مدام در پی توده‌ها عقب‌تر خواهد رفت تا آنجایی که دیگر تعریفی درباره روشنفکری می‌شود را در چار دگرگونی کند و این شرایط ایده روشنفکری به معنا کلاسیک آن که توان تغییر و تحول را دارا است ذبح می‌کند و وظیفه اصلی روشنفکر را به قول ماکس وبر تولید فکر را بی‌معنی نشان می‌دهد؛ چرا که تولید فکر در زمانی ارزشمند و دارای اهمیت که پراتیک یک روشنفکر در سطوح مختلف جامعه و سیاست اثر گذاری را انجام دهد. حال اگر بخواهیم مجدد طرح بحثی از بوردیو را برای کمک به این بحران بیان کنیم باید از منطق وضعیت و منطق موقعیت بوردیو استفاده کنیم، بوردیو معتقد است آنچه منطق موقعیت را شرح می‌دهد به طور مثال یک رویداد یا یک نقطه مکانی و جغرافیایی یا حتی یک شکلی خاص از روایت است که البته به معنای

حقیقت بود و هم به جمهوری می‌اندیشید اما آنقدر در لبه حقیقت تاکید کرد که سرنوشته مردم‌رایکسبره به صاحب حقیقت یا فیلسوفان می‌سپارد و اینجامردم‌باید برای نجات خود، خود را با الگوی حقیقت تطبیق دهند. در طرف دیگر مرحوم قانع‌ی‌راد فیلسوف مردم‌گرا را بپویولیس‌ت معرفی می‌کند. به نوعی معتقد است بسیاری از روشنفکران در تاریخ در دام مفهوم «خام مردم» افتاده‌اند و به نوعی مردم‌گرایی ایدئولوژیک را شکل داده‌اند و این روشنفکران در یک چهارچوب اجتماعی خاص به دفاع از یک گروه اجتماعی و موقعیت اجتماعی خاص می‌پردازند که به روشنفکران طبقه‌گرا، قوم‌گرا، جنسیت‌گرا و ملت‌گرا تقسیم می‌شوند و انواع ایدئولوژی‌ها مثل ناسیونالیستی و فاشیستی و استالینستی را می‌توان در این گروه از روشنفکران مشاهده کرد. شاید شاه‌کلید بحث مرحوم قانع‌ی‌راد را بتوان این گونه طرح کرد که روشنفکران مردم‌گرا به امر جمعی توجه دارند تا امر اجتماعی. در امر جمعی فقط به گروه خاصی توجه می‌شود اما امر اجتماعی شامل یک کلیت فراگیر می‌شود. حال مقصود ما از چنین طرح بحثی چیست؟

به نظر می‌رسد در اعتراضات سال ۱۴۰۱ و حتی سال‌های گذشته و با ظهور فضای مجازی ما شاهد افزایش نوعی از روشنفکران مردم‌گرا هستیم که تحقق بحث‌های مهم و ایضاً بحث حقیقت‌خواهی را به حاشیه برده‌اند و به قول میشل فوکو روشنفکران در پس توده‌ها هستند و صرفاً ایده‌های توده‌ها را رنگ و لعاب می‌دهند و خودشان دال‌های شناسار و مدلول‌های سیستم‌های برای عرضه ندارند. در چنین وضعیتی فارغ از آنکه روشنفکری در پس سلبریتی‌ها و توده‌ها قرار می‌گیرد در تصور جامعه هم نمی‌تواند تغییراتی ایجاد کند و بیش از آنکه راهگشا و اثربخش باشد در حاشیه‌های میدان قدم برمی‌دارد. برای عمق‌بخشی به بحث قصد دارم به بحث مهمی که بوردیو درباره ناخودآگاه فرهنگی جامعه، گفته‌اش را کنم. دقت کنیم این نکته که جامعه در ناخودآگاه فرهنگی خود ضعف‌ها و گسست‌های عمیقی دارد از نمی‌توان انکار کرد. وظیفه روشنفکر صرف اگر بازآفرینی این ناخودآگاه باشد قطعاً دیگر روشنفکر در نقش درک درست از زمانه خویش معنی نمی‌شود چرا که هر فردی در هر مقامی ساده‌ترین کاری که می‌تواند انجام دهد روشنی کردن ناخودآگاه فرهنگی جامعه است اما روشنفکر برای رسیدن به ارزش‌هایکی از باطنش انتقاد به جامعه و ناخودآگاه‌های فرهنگی آن است، اتفاقی که به نظر رنگ باخته است. ما در آخرین اعتراضات با طیف وسیعی از روشنفکران مردم‌گرا روبه‌رو بودیم که به صورت خام در حال ترویج نوعی ایده‌های توده‌ای بودند که برگرفته از شرایط خاص است و در واقعیت هم خیلی دقیق نیست و بیشتر نوعی ساده‌سازی مفاهیم مهم است که این ساده‌سازی خودش مانع از پرسش‌های عمیق و با دقت در سطح جامعه می‌شود و ارزش‌هایی که باید در سطح اجتماعی مطرح شود به نوعی به امیال جمعی تقلیل پیدا می‌کند. در واقع روشنفکر نتوانست مسأله‌مندی و کنش را بیرون از سطوح فعلی ممکن کند و در گسترده‌گی عواطف توده‌ای آن هم در سطح ناخودآگاه گرفتار شده است. این شرایط خود روشنفکر دیگر معنی ندارد، به این جهت که ساحتی که او طرح‌ریزی می‌کند نباید تقلیل‌گرایانه و مردم‌گرایی خام باشد و بایستی حامل اندیشه‌هایی برای حرکت امر اجتماعی به سمت ارزش‌های بنیادین باشد و امور سطحی را به سمت امور مرفقی حرکت دهد.

در نتیجه آنچه تا حدود وسیعی باعث شده است امر روشنفکری و عمل روشنفکری به زوال برسد و عصر عبور از آن به نوعی طرح‌ریزی شده باشد، این نکته است که نقش روشنفکر به نقش یک سلبریتی فروکاست کرده است و اگر با الهام از ایده ادوارد سعید در باب فرد روشنفکر بخواهیم توجه کنیم فردی که بخواهد قصد کنشی در این ساحت را داشته باشد فردی است که نباید در دام هیج‌داده خامی قرار بگیرد و به جایی آنکه داده خام را تاویل برای عصر خود کند باید درباره چربایی شکل‌گیری داده‌های خام و اثراتی که در سطوح مختلف دارد بازاندیشی کند و این حرکت یا به تعبیر دقیق‌تر این نگرش است که می‌تواند وزنی به عمل یک فرد روشنفکر دهد، در غیر این صورت فرد عامی یا فرد روشنفکر تفاوتی نخواهد کرد. اگر بخواهیم با مصداق‌هایی این مسأله را روشن کنیم مثلاً پدیده علی کریمی در ایام اعتراضات، نمونه خوبی برای نقش فرد روشنفکر در مواجهه با این پدیده است. موارد بسیاری از اهل فکر در سطوح‌های مختلف بدون توجه به ترویج چیستی و چربایی مطالب کریمی برای او قلم‌فرسایی کردند و از الفاظ مثل بزرگ مرد سیاست یا او خود زبان مردم است تا چه‌گوارا القابی تعیین شد، اما در واقع همه می‌دانستند که کنش کریمی از طریق مجازی نه اعتباری دارد نه آنچنان دقت و ظرافت عرصه سیاست را در خود دارد و در اکثر موارد کور و سطحی است. اما چه می‌شود که روشنفکر که باید در سطح نگرش‌ها و ارزش‌ها و اندیشیدن در جامعه اثر داشته باشد، پشت‌سر فردی قرار می‌گیرد که حداقل‌های سیاست یا رسانه را نمی‌داند. در این لحظه همان جمله میشل فوکو مجدداً باید بازگو شود، ظاهر روشنفکر در پس توده‌ها است تا در مقام تأثیر بر کنش و چربایی جنبش و امر اجتماعی. این نگاه است که به نظر خطر پایان روشنفکری را جدی‌تر نشان می‌دهد. علت دیگر آن شاید هم بتواند در دوگانه حقیقت و مردم‌گنجانده شود به این دلیل که اصلاً روشنفکر هیچ ارتباطی به حقیقت و تا حدودی با افکار مردم و حتی توده‌ها هم ندارد، بیشتر منتظر عملی مردمی است تا آن را به‌روزتر تعریف کند که خیلی اهمیت خاصی نخواهد داشت و در بهترین حالت تقریری از یک اتفاق است. برای جمع‌بندی بحث باید بیان کرد به نظر می‌رسد روشنفکری حداقل در کشور ما دچار گسست معرفتی شده است که البته پشتوانه تاریخی هم دارد که خودش مجال دیگری می‌طلبد. اما این گسست معرفتی چون تصویری از جامعه و مناسبات بین الملل ندارد

با شروع اعتراضات در سال ۱۴۰۱ آنچه بسیار نمایان بود عدم حضور روشنفکران در صحنه واقعی بود و عدم اثر گذاری در همه میدان‌هایی که بحث‌های مختلف در جریان بود و اکثر مواقع روشنفکران در کانال‌های خود یا در گمده‌های خاصی تحلیل ارائه می‌کردند که در صحنه اصلی مثل خیابان‌ها و فضای مجازی عملیاتی توجهی ویژه به این گفتار حاضرت می‌گرفت، در نتیجه پرسشهایی مطرح می‌شدند که آیا روشنفکران اهمیت گذشته خود را ندارند و اگر چنین می‌تواند حقیقت دارد، آیا جایگزینی هم برای روشنفکران وجود دارد؟ جامعه یا حکومتی بدون حضور روشنفکر چه شکلی است و این موقعیت خطرناک است یا باید مثبت ارزیابی شود؟ برای پاسخ به این سوال‌ها باید ابتدا درباره تعریف روشنفکر کمی وسواس داشته باشیم. روشنفکر به فردی گفته می‌شود که کار او فکری است و قصد دارد ساحت زندگی جامعه را از طریق پروژه‌های عقلانی که از طریق انتقاد و آینده‌نگری است به نظم و ساحتی جدید برساند، در نتیجه فرد روشنفکر باید سه ویژگی را به همراه داشته باشد.

- ۱- دارا بودن درک درست از زمانه خویش
- ۲- تمایل به بازاندیشی درباره امور خاص که به جامعه و حکومت کمک می‌کند.
- ۳- جست‌وجوگری که از طریق عقل و خرد به دنبال پاسخ‌ها و راهکار‌هایی منطقی برای زیستن در زندگی معاصر است.

از برآیند این سه ویژگی کلان‌پروژه روشنفکر مشخص خواهد شد، اگر بخواهیم ترجمانی از این کلان‌پروژه بیان کنیم باید بگوییم روشنفکران سازندگان و حافظان قلمرو معنایی هستند، به نوعی وظیفه آنها تولید و تفسیر و تاویل معنا در هر عصری است، برای ساده‌تر شدن بحث یا شفاف‌تر شدن عمل روشنفکر باید بیان کرد جهان هستی به جهت معرفتی دارای رژیم‌های معنایی متفاوتی است؛ از رژیم‌های معنایی تحت‌عنوان ایدئولوژی‌ها تا جهانی‌بینی‌های متفاوت گرفته تا چگونه زیستن به سبک خاصی یا چگونه اندیشیدن با نگاه‌هایی متفاوت. در حقیقت می‌توان گفت این معناها که هر کدام در برگزیده گفتمان و تاریخی هستند به نوعی سوزه‌های انسانی و هویت‌های جمعی را می‌سازند و وظیفه روشنفکر هم این گونه است که باید در قلمروهایی معنایی کند و در ساخت و نگهداری این معناها دخل و تصرف انجام دهد، اما دگرذیبی وسیعی که در حال حاضر روشنفکر با آن روبه‌رو است، اعتبار‌زدایی از معناها و قلمروهایی است که در گذشته اعتباری به همراه داشته، به طور مثال آن تورن، منتفکر حوزه کنش‌های جمعی و جنبش‌های اجتماعی مسأله جنبش‌هایی جدید را بیرون از سبک ایدئولوژی‌ها و جهانی‌بینی‌ها و ایستگاه‌های فعلی می‌داند، به شکلی باید این گونه توصیف کرد که دیگر پای دفاع از آرمان و اهداف با قابلیت وسیع در میان نیست و باید شرایط جدید را درک کرد که عمده روشنفکران تا به حال با آن روبه‌رو نبوده‌اند، به ترتیبی که اگر نظم گذشته به گونه‌ای بود که روشنفکران معنایی را خلق یا اعتبار‌دهی می‌کردند و این باعث به وجود آمدن جنبش‌های جدید در ساحت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بود، امروزه دیگر به جهت تکثر این جنبش‌ها و برتری سبک زندگی فردی و درگیری امیال تا حد وسیعی ما با خلق معانی مشخصی روبه‌رو نخواهیم شد که افق وسیع یا خاصی را در برداشته و توانایی گسترش را هم ندارد، بلکه بیشتر نوعی درگیری است که سوزه‌ها یا فرد‌ها با آن قصد دارند بحران‌های شخصی خود را حل یا کمتر کنند و این شرایط به شدت سیال است و ممکن است عمر این خواسته‌ها به چند روز و چند ساعت برسد، در این هنگام به قول چارلز تیلور دیگر دعوی سکولاریسم و سیاست و دین دعوی تئوریک گذشته نیست، بلکه هر فرد در جامعه در پس تعریفی که خودش از سکولاریسم دارد، معنایی را تولید کرده است که خیلی ارتباطی با واقعیت یا مسأله جدی آکادمیک یا واقعیت‌های موجود ندارد. خلق معنا در بی‌معنایی به تعبیر درست‌تر! حال در پس این دگرذیبی عظیم و پیچیده آیا روشنفکری به معنای قبلی خود اصلاً اعتباری دارد و آیا کنش روشنفکر با قلمرو معنایی گذشته خود اصلاً اهمیت دارد؟

مشخص است که باطن وسیعی روشن است، روشنفکری حال دیگر نه تنها توان کمک به جامعه و حکومت را ندارد، بلکه نه نقش میانجی را دارد و نه نقش فردی که بتواند حداقل‌های موجود را هم صورت و نظمی دهد تا مورد پذیرش جامعه باشد. مرحوم قانع‌ی‌راد که از اساتید بنام جامعه‌شناسی بودند، درباره چنین وضعیتی دو نکته را مطرح کرده بودند، نکته ابتدایی دوران زوال عقلانیت است که هم‌زمان با دوره ما هم هست که خاصیت این دوران جایگزینی سلبریتی‌ها با روشنفکران است، به نوعی چون معنای جدید پیش از آنکه به جست‌وجو فکر کند و حقیقت طلب باشد، به دنبال راه میانه برای عبور از این موقعیت است، این لحظه مشابه همان بحث آن تورن است که اصل و اساس سبک زندگی است که اعتبار دارد و نه آرمان و نه حقیقت، اینجا مرحوم قانع‌ی‌راد این گونه طرح بحث می‌کند. سلبریتی که جایگزین روشنفکر شده است چه میراثی را انتقال می‌دهد؟ در بهترین حالت تنها مسأله مورد علاقه آنها سبک زندگی است. مواردی مثل نوع پوشش و نوع کالاهای مصرفی را ترویج می‌دهند و کنش مصرفی را در جامعه توسعه می‌دهند؛ به تعبیری دکتر قانع‌ی‌راد در طرح این می‌بخت به نکته خاص و مهمی اشاره می‌کند، جایگزینی سلبریتی به جای روشنفکر اصل کنش را مورد هدف قرار می‌دهد و شیوه کنش را کاملاً عوض می‌کند (کنش مصرفی را جایگزین کنش فکری می‌کند) که جامعه در پس این واقعه جامعه تقلید است تا جامعه تفکر. در چنین جامعه‌های همه چیز حتی فرهنگ هم کالایی می‌شود و مصرف می‌شود و در خدمت سبک زندگی است به گونه‌ای که دیگر پویولیس‌تی به فرهنگ حقیقت بدل شده است. البته دکتر قانع‌ی‌راد یکی از علل این وضعیت را عدم حضور روشنفکران در عرصه اجتماعی معرفی می‌کنند و معتقد هستند با ادامه این وضعیت ما با پدیده روشنفکر غایت و سلبریتی مواجه هستیم که به سرعت و قدرت جایگزینی می‌شود و اینجا پدیده عامیانه شدن فرهنگ صورت‌بندی می‌شود که بر گروه‌های مرجع هم در بلندمدت اثر دارد و این جابه‌جایی می‌تواند یکی از علل اصلی بحران فرهنگی باشد.

اما این جابه‌جایی به نوعی با نکته دوم دکتر قانع‌ی‌راد هم ارتباط دارد یعنی به تعبیری این وضعیت خود علل متفاوتی دارد و تا حدی بیان شد. صحنه جدیدی را خلق می‌کند که در ادامه به این صحنه جدید که اصل بحث است خواهیم پرداخت. هنگامی که جابه‌جایی سلبریتی و روشنفکر رقم زده می‌شود و مرجعیت از ساحت کنش فکری به کنش مصرفی تقلیل پیدا می‌کند عنصر حقیقت و مردم‌نمایان‌تر می‌شود به گونه‌ای که کار روشنفکری حالا سخت‌تر می‌شود و حال اگر قصد مقاومت و حتی جنگیدن با شرایط جدید را طلب کند باید چهارچوب مفهومی برای حقیقت و مردم‌استفاده کند که این دو دنیا بسیار متعارض هستند چرا که مجبور خواهد شد یا مردم را به پای حقیقت قربانی کند یا حقیقت را به پای مردم قربانی کند و در این صحنه با دوگانه روشنفکر مردم‌گرا و حقیقت‌گرا مواجه می‌شویم.

در باب این دوگانه باید چنین طرح مسأله کرد؛ روشنفکران حقیقت‌گرا، به این معنی است روشنفکران بین مردم و حقیقت به حقیقت ارزش بیشتری می‌دهند. دکتر قانع‌ی‌راد از ماکس وبر برای تبیین این منظر استفاده کرده است و معتقد است وبر این گرایش را روشنفکر گرایی نام می‌گذارد که نمونه اصلی این روشنفکران را در افلاطون می‌توان شناسایی کرد. افلاطون هم کار فکری انجام می‌داد هم به مردم نظر داشت هم به دنبال

# مضمون

راديو مضمون، کاری از گروه پادکست‌های همیشه در میان و روزنامه فرهیختگان

## روایات

## سکس‌های

## چینش

| فصل جدید راديو مضمون منتشر شد |

@radiomazmoon